

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

مبنای ترتب را در فرمایشات آیت‌الله فاضل پیگیری می‌کردیم. ایشان در مقام توضیح مبنای حضرت امام در مسأله ترتب فرمودند آقایانی که می‌خواهند مهم را مشروط به ترک اهم کنند این اشتراط یا عقلی است یا شرعی و هر دو فرض این اشتراط غلط است. اشتراط شرعی غلط است زیرا اشتراط شرعی باید در کتاب و سنت ذکر شود و در جایی از کتاب و سنت نداریم که اتیان صلات را مشروط بر عصیان امر به ازاله یا عزم بر عصیان کرده باشند، بر خلاف بقیه موارد اشتراط شرعی که در لسان کتاب و سنت ذکر شده است. اشکال دیگری هم وجود دارد که آن اشکال ثبوتی است و آن ناظر به این است که حتی اگر این اشتراط در لسان دلیل هم می‌آمد باز غلط بود زیرا اشتراط، ثبوتاً غلط بود. برای تبیین غلط بودن فرمودند که ما باید سه مقدمه را بررسی کنیم.

مقدمه اول این بود که اوامر به طبیعی تعلق می‌گیرند. ما توضیح دادیم که یک طبیعت داریم و یک وجود طبیعت داریم و یک مشخصات فردیه داریم و محققین قائل هستند که امر به طبیعت صلات تعلق می‌گیرد. مقدمه دوم اینکه اطلاق طبق بیان مرحوم آخوند که لحاظ سریان در افرادش، اعم از اطلاق بدلی یا استغراقی باشد، این غلط است زیرا ما در اطلاق لحاظ سریان طبیعت در افراد را نداریم بلکه معنای اطلاق این است که ما حکم را به طبیعی می‌زنیم و می‌گوییم که این طبیعی تمام الموضوع حکم است وقتی طبیعی تمام الموضوع حکم بود اطلاق حاصل می‌شود و اگر این طبیعت در بعضی از حالاتش موضوعیت برای حکم داشت این تقیید می‌شود و لذا ما نمی‌توانیم که معنای اطلاق را به عموم برگردانیم کما اینکه مرحوم آخوند این کار کرده است، هر چند قائلین به اینکه اطلاق و عموم مدلولاً یکی هستند، اختلاف عموم و اطلاق را در نحوه دلالت می‌دانند ولی این درست نیست و باید در مدلول تفاوت داشته باشند و در عموم مدلول سریان بر فرد است حال یا همه افراد یا فرد علی نحو

بدل ولی در اطلاق ما حکم را در مرحله طبیعی نگه می‌داریم و می‌گوییم که این طبیعی تمام الموضوع حکم است و نمی‌شود که بین اطلاق و عموم مرز اختلاف مدلول‌ها را برداشت که این دو مقدمه را توضیح دادیم.^۱

مقدمه سوم اشکال آیت الله فاضل در اشتراط شرعی در ترتب

مقدمه سوم^۲ این است که تزامم در مرحله طبیعی‌ها نیست، در مثال ازاله و صلات این گونه نیست که وقتی می‌خواهیم صلات را تصور کنیم چیزی از ازاله به ذهن ما آید یا وقتی می‌خواهیم ازاله نجاست را تصور کنیم چیزی از صلات به ذهن ما آید. طبیعی‌ها و ماهیات اعم از حقیقی و اعتباری در مثل بحث ما، در مرحله طبیعت‌ها با هم مزاحمت ندارند؛ بلکه اگر دو طبیعی داشتیم که در جنس قریب شریک بودند، وقتی می‌گویید حیوان و دنبال احد الفصول جنس قریب مانند ناطق و ناهق و ساهل بودید، ممکن بود این طبیعی‌ها در مرحله فصول یک نوع معاندت یا مزاحمت یا درگیری داشته باشد، یعنی اینکه ناطق مزاحم ساهل یا ناهق باشد که البته این مقدار از تزامم هم محل اشکال و بحث است و محل بحث ما این طوری هم نیست که مثلاً در بررسی جنسی مانند حیوان بگویید با فصل ناطق درست می‌کنم یا با فصل ناهق یا ساهل و اگر ما نحن فیه این طوری بود با این بحثها می‌شد درست کرد ولی مانحن فیه که تزامم صلات و ازاله است اینگونه نیست یعنی صلات در مرحله ماهیت و طبیعی کاری با ازاله ندارد یعنی ازاله و صلات در مرحله ماهیات تزامم ندارند، در مرحله وجودها هم مزاحمت همیشگی نیست و الی ماشاءالله موارد تحقق صلات که با ازاله مزاحمت ندارد و بالعکس و لذا نمی‌توان گفت این مزاحمت به نحو عموم در مرحله وجود است. اگر سه مرحله طبیعی و وجود و مشخصات فردیه را در ذهن آورید، مزاحمت در مرحله سوم در بعضی از مصادیق است و اصل طبیعی‌ها مزاحم نیستند و حتی مثل ناطق و ساهل نیستند وجودهای طبیعی بما اینکه وجود طبیعی است هم اقتضاء تزامم ندارند، وجود طبیعی صلات با وجود طبیعی ازاله با هم مزاحم نیستند، بلکه بعضی از افراد صلات با بعضی از افراد ازاله با هم تزامم می‌کنند و تزامم برای پله سوم است و برای تعیین و تشخیص طبیعی در بعضی از مصادیق است، چند

^۱. اصول فقه شیعه؛ ج ۵؛ ص ۸۶.

^۲. اصول فقه شیعه؛ ج ۵؛ ص ۹۱.

صلوات وسط وقت یا اول وقت یا آخر وقت مثلاً با ازاله مزاحم هستند، نه اصل طبیعی و نه وجود طبیعی هیچکدام با هم مزاحم نیستند.

اگر کسی این سه مقدمه را روی هم بریزد، مقدمه اول اینکه حکم به طبیعی خورده است و مقدمه دوم اینکه معنای اطلاق سریان در مصادیق نیست نه به شکل سریان شمولی و نه سریان بدلی و مقدمه سوم اینکه مزاحمت در مصادیق است، آن موقع متوجه می‌شود که آن اشتراط، ثبوتاً غلط است زیرا بازگشت این اشتراط به دست کشیدن از یکی از مقدمه اول و دوم است زیرا من می‌گویم که امر به صلوات مشروط به این است که من در ظرف مزاحمت، امر به ازاله را عصیان کنم و عصیان امر به ازاله یعنی عصیان مصداقی که متعلق تکلیف نیست و عصیان امر به ازاله یعنی عصیان این مصداق از باب اطلاق در حالیکه من در اطلاق، خصوصیت فرد ندارم و نمی‌شود معنای معقولی را ثبوتاً برای آن اشتراط درست کرد. از این طرف اگر بخواهیم مقدمه اول را محکم قبول کنیم و بگوییم که حکم به طبیعی تعلق می‌گیرد و از آن طرف بخواهیم بر مقدمه دوم باقی بمانم و بگوییم که اطلاق کاری به خصوصیات افراد ندارد و از این طرف بگوییم مزاحمت در مرحله خصوصیات فردیه درست می‌شود پس چطوری اشتراط را درست کنم بگوییم که امر به صلوات مشروط شده به عصیان این مصداق؟ در حالیکه این مصداق که نه از باب اطلاق تکلیف و نه از باب طبع اولی تکلیف، خواسته نشده است و مصداق که از من خواسته نشده است که من بگویم این را عصیان کردم. باید در مقدمه اول مصداق را از من بخواهند که نمی‌خواهند یا باید اطلاق این تکلیف به معنای سریان تکلیف بر این خصوصیات فردیه باشد که دست من را به فرد برساند تا حالا که از من این فرد را خواستند و این فرد مزاحم آن فرد است بگویند که یکی را عصیان کن یا عزم بر عصیان داشته باش تا شرط حاصل شود، پس راه بسته است. پس از نظر آیت الله فاضل این اشتراط اولاً اشکال اثباتی دارد ثانیاً اشکال ثبوتی دارد یعنی حتی اگر در لسان کتاب و روایات هم می‌آمد صحیح نبود. لذا ما نمی‌توانیم از این اشتراط شرعی دفاع کنیم.

نقد اشکال ثبوتی آیت الله فاضل به ترتب

فرض بعدی اشتراط عقلی عصیان اهم برای فعلیت امر به مهم است که خود قائلین به ترتب دنبال این اشتراط هستند. آیت الله فاضل با حفظ امانت در نقل مبنای قائلین به ترتب وارد این بحث می‌شوند. ما ابتدا این اشکال را از زبان آیت الله فاضل می‌گوییم و اگر تکمله‌ای نیاز بود بعدا از بیان امام ذکر می‌کنیم، کما اینکه در بحث ترتب بیان محقق محقق خوئی را اول گفتیم و قسمت قسمت بحث کردیم و بعد با بیان محقق نائینی تطبیق دادیم.

به نظر می‌رسد اگر ایشان در واقع آن مقدمه‌ای که بنده عرض کردم بیان می‌کردند برای رد اشتراط عقلی لازم نبود بعضی از بحث‌های مبنایی را اینجا بررسی کنند ولو فرمایشات ایشان از جهت مبنایی درست است ولی همین مقدار که بخواهند اشتراط عقلی را انکار کنند این مقدار مؤونه لازم نبود که سه مقدمه بچینند بلکه می‌توانستند حتی با مبنایی بزرگانی مانند آخوند خراسانی نفی اشتراط عقلی را خیلی آسانتر نتیجه بگیرند و بحث‌هایی به این وسعت نیاز نبود.

ما حاصل کلام ایشان این شد که چون تراحم در خصوصیات فردیه است و محطّ مزاحمت خصوصیات فردیه است باید دید خصوصیات فردیه مامور به هستند یا نیستند؟ اگر خصوصیات فردیه مامور به بودند آن موقع چون مسلم است که مزاحمت در فضای خصوصیات فردیه شکل می‌گیرد اشتراط معقول است ولی اگر خصوصیات فردیه مامور به نبودند به دلیل اینکه مزاحمت در فضای خصوصیات فردیه است اشتراط ثبوتاً غلط است، زیرا اشتراط به معنای این است که در فضای مزاحمت، عصیان یک چیزی (یا عزم بر عصیان) را شرط بدانیم که آن چیز مامور به باشد و آن چیز خصوصیت فردیه است و ایشان برای اینکه بگویند خصوصیت فردیه مامور به نیست تمسک کرد به اینکه تکالیف به طبائع تعلق می‌گیرد نه به افراد و بعد هم تمسک نمود به آن مبنا که اطلاق سریان تکلیف در افرادش نیست.

به نظر ما با مبنای محقق خراسانی خیلی آسانتر این مطلب را می‌توان نتیجه گرفت. مرحوم آخوند فرمود ما یک طبیعی داریم یک وجود طبیعی داریم و یک خصوصیت فردیه داریم مانند صلات صف اول یا دوم یا صلات در یمن امام و یسار امام و و قطعاً فرد به معنای خصوصیت فردیه مورد نظر نیست زیرا مناط ندارد و آیت الله فاضل کافی بود بفرماید فرد مورد نظر نیست حال چه طبیعی مورد نظر باشد و چه وجود طبیعی زیرا فرد آنجا دو معنا دارد یکبار فرد به معنای وجود طبیعی است و یکبار

فرد به معنای خصوصیت فردیه است. به نظر ما برای انکار سومی (تعلق تکلیف به فرد) نیازی به اصرار در مورد اینکه متعلق تکلیف طبیعی است نیست زیرا چه فرض کنیم که متعلق تکلیف طبیعی است و چه فرض کنیم که متعلق تکلیف وجود طبیعی است همین که متعلق تکلیف خصوصیت فردیه نباشد برای رد اشتراط شرعی کافی است و اینکه شما بگویید که در جای خودش ثابت شده است که تکالیف تابع مناطات و ملاکات هستند. در اینکه اصل صلات مصلحت دارد بحثی نیست ولی صلات این نقطه و آن نقطه مناط می‌خواهد و اصل وجوب صلات این مناط را نمی‌رساند بلکه ممکن است یک امر استحبابی باشد که نشان بدهد این نقطه مصلحت دارد و آن نقطه مصلحت ندارد یا یک امر استحبابی بگوید که صلات در مسجد مصلحت دارد و صلات در حمام اقلیت ثواب دارد و صلات یمین اینطور است و صلات یسار این طور است. لذا در مسأله، نیازی به بیان مقدمه اول نبود که یک بحث مبنایی اساسی کنید یعنی لازم نبود که بحث کنید که آیا متعلق تکلیف طبیعی است یا فرد به همین که بگویید که قطعاً متعلق تکلیف خصوصیات فردیه نیست اعم از اینکه من قائل شوم که متعلق طبیعی است یا فرد به معنای وجود طبیعی کافی است. اما مقدمه دوم که گفتید مرحوم آخوند اطلاق را به معنای سریان گرفته است خواه سریان شمولی یا سریان بدلی و گفتید سریان به معنای قائل شدن مناط برای خصوصیات فردیه است در اینجا شما را متهم می‌کنند که کلام مرحوم آخوند را خوب نفهمیدید زیرا مرحوم آخوند این را نخواستند بگویند و لذا شما جوری نگویید که مسأله خراب شود بعد شما متهم شوید بلکه بر شما لازم است با یک بیانی نشان بدید که محطّ مزاحمت در خصوصیت فردیه است خواه اطلاق به معنای سریان باشد یا معنایی غیر سریان یعنی صلات آن اول و آن سوم مزاحم است و بعد نشان بدهید که این صلاتی که مزاحم با ازاله است مامور به نیست. اگر کسی این‌گونه بیان کند مسأله تمام است و خصوصیت فردیه مامور به نیست زیرا مناط ندارد اگر این طوری تبیین کنید آن موقع جوری گفتید که مسأله با جمیع مبنای درست است چه قائل شوید که متعلق تکلیف فرد به معنای وجود طبیعت است یا طبیعت و چه قائل شوید که معنای اطلاق سریان حکم در افراد طبیعی است و چه قائل نشوید که اطلاق به معنای سریان است بلکه اطلاق به معنای تمام الموضوع بودن حکم در طبیعی است. پس به دلیل اینکه در مقدمه سوم ثابت شد که تزاحم مال این تشخیص و آن تشخیص است در حالیکه در مقام تکلیف، تشخیص را از مکلف

نخواستند، بلکه یا طبیعی خواستند یا وجود طبیعی اعم از وجود ساری طبیعی یا وجود علی البدل طبیعی را ولی مسلماً از مکلف خصوصیت فردیه را نخواستند.

نتیجه این تحلیل این است که شما بگویید که اشتراط شرعی ثبوتاً معنا ندارد و اثباتاً هم غلط است زیرا اثباتاً به معنای چیزی است که قطعاً نمی‌خواهند زیرا مناط ندارد. آیت الله فاضل باید مطلب را طوری بگویند که اشراف بر کل مطلب درست شود قطعاً تعین خاص طبیعی و تشخیص خاص طبیعی مناط ندارد و آخوند هم در چند جای کفایه بیان کرده است که چنین چیزی خواسته نشده زیرا مناط ندارد. لذا به نظر ما برای انکار اشتراط شرعی با رعایت همین مدل فرمایش ایشان سیر کرد که اثباتاً دلیل نداریم و ثبوتاً هم چنین اشتراط صحیح نیست زیرا عصیان این مصداق یا آن مصداق به عنوان شرط شرعی برای تکلیفی که به خصوصیت فردیه تعلق نگرفته است صحیح نیست و نباید اصرار داشت به سیری که یک بحث مبنایی بود تا اینکه یک کسی اشکال کند که من این مبنا را در اصول قبول ندارم در اطلاق یا این مبنا را در تعلق تکلیف قبول ندارم. اما ما می‌گوییم شما هر مبنایی را قبول دارید این مبنا هم را قبول دارید که تکلیف تابع مناط است وقتی مناط در تشخیص فردیه وجود ندارد تکلیف به خصوصیت فردیه تعلیق نمی‌گیرد در حالی که تراحم در خصوصیت فردیه است لذا نمی‌توان وقتی تراحم در خصوصیت فردیه است ولی تکلیف به فرد نخورده است معصیت یک فرد را شرط کنید.

اگر آیت الله فاضل طبق سیری که بیان کردیم اشتراط شرعی را رد نکنند مسأله در بحث عقل هم خراب می‌شود. ایشان با این بیان اشتراط شرعی را خراب کرد ولی در اشتراط عقلی با یک بیان دیگر اشتراط عقلی را خراب می‌کند در صورتیکه اگر این بیانات تام بودند لازم نبود در مسأله نفی اشتراط عقلی بروند سراغ مراتب حکم و بحث‌های دیگر بلکه این‌ها اگر تام بودند خودشان یک اشکال ثبوتی کلی بود که در اشتراط عقلی هم کافی بودند. و اینکه ایشان در رد اشتراط عقلی از بیانات دیگری استفاده می‌کنند نشان می‌دهد که این بیانات کافی نبودند. اشتراط شرعی را نه ما و نه قائلین به ترتب قبول ندارند زیرا فرد مأمور به نیست زیرا مناط ندارد و اگر همین‌طور بگوییم کافی است ولی این حرف به بحث عقل کافی نیست و آن را باید با مدل خودش بحث کنیم.

پس ما در این بخش ضمن اینکه فرمایشات آیت الله فاضل را قبول داریم ولی اشکال ایشان را روشن نمی‌بینیم و بعد باید عبارات امام را بررسی کنیم تا بفهمیم که آیا امام هم این طور اشکال کردند که اگر امام این گونه اشکال کرده باشند به ایشان هم اشکال وارد است.

مقرر: حسن مهاجری